

جلسه 11

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

گفتیم در اثر وجود احتمالات که گفته شد فلذاست یا این احتمالات مانع است از این که ما احراز سیره کنیم و یا این که این احتمالات به تقریری موجب احراز عدم وجود سیره می شود که تقریب این گذشت. کأن بعض أعلام جور دیگری معنا کردند فلذاست که یا اشکال کردند و خواستند جواب بدهند یا بر اشکالشان مستقر هستند. مثلاً محقق ایروانی در حاشیه شان بر کفایه، نهایة النهایه فرموده است که، «لا یقال» بعد از این که عبارت آقای آخوند را نقل می کنند که «و فيه أولاً منع استقرار بنائهم علی ذلک تعبداً» چون احتمال این است، احتمال آن هست، احتمال آن هست، فرموده «لا یقال: المهم ثبوت البناء و عدم الردع کائنا ما کان منشأ البناء» ما به منشأ چکار داریم؟ ما می بینیم این بناء هست، حالا ممکن است منشأش آن باشد، ممکن است منشأش آن باشد، ممکن منشأش آن باشد. ما می گوئیم یک بنایی عقلاء دارند حالا منشأ آن هرچی می خواهد باشد. این در مرئی و منظر معصوم بوده رد نکرده، حالا بعضی ها ممکن است حالا فرض کن یک بنائی باشد بعضی ها روی تقلید است، بعضی ها روی محاسبات خودشان است، بعضی ها روی چی هست، بعضی روی چی هست، ولی بالاخره همه دارند این کار را می کنند. بله «کائنا ما کان منشأ البناء فانه یقال» این اشکال را ایشان مطرح کرده، بعد خودش جواب داده «فانه یقال: إذا کان منشأ البناء شیء من المذكورات، اختصّ البناء بما إذا تحقق ذلک المنشأ، و المدعی حجية الاستصحاب مطلقاً».

خب این اشکال و جوابی که ایشان داده اولاً اگر این جوری یک اشکالی وارد باشد این چه جوابی است؟ یعنی مثلاً وقتی که غفلت کردند حجت است؟ وقتی منشأ آن غفلت باشد حجت است؟ با این که عقلاء مقصود این بود که وقتی غفلت، روی غفلت است بعد که متوجه شدند عمل نمی کنند و تدارک ممکن است بکنند، بگویند غفلت بود از ما. یا این که اگر منشأ آن اطمینان باشد خب اطمینان بله، یا احتیاط باشد که اصلاً این جور معنا

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1400/07/19

موضوع: استصحاب

که کردیم، این جور که معنا کردیم گفتیم با وجود این‌ها ما می‌خواهیم برویم توی عقلاء ببینیم چنین بنائی هست یا نه؟ چون احتمال می‌دهیم آن‌جا که دیدیم عمل می‌کرده شاید احتیاط می‌کرده آن آقا، نه این‌که خودش را ملزم می‌دانسته، احتیاط می‌کرده، آن آقا شاید بر حسب ظن نوعی یا ظن شخصی‌اش بوده و خلاصه وقتی که مخیر می‌بیند خودش را یا آن‌ور یا آن‌ور ولی بر اساس ظن شخصی یا ظن نوعی می‌گوید خب این‌ور را ترجیح بدهیم. این جور معنا می‌کنیم عبارت را، یعنی آن‌که ما می‌گوییم حالا هرکسی یک جوری برای خودش معنا می‌کند. ما که داریم می‌گوییم ما در صغری اشکال داریم یا لعدم احرازنا یا لاحراز عدمنا این جوری داریم می‌گوییم، و می‌گوییم آقای آخوند و این‌ها مقصودشان ظاهراً همین است، آقای خوئی مقصودش همین است....

س: فرمودید ظن و اطمینان فرمودید؟؟؟ فرمایش‌شان درست است ...

ج: نه، حالا اطمینان بله، آن‌جا که اطمینان است ...

س: یعنی می‌خواهد بگوید اگر مثلاً ظن و اطمینان ...

ج: نه ظن به چه معنا؟ نه اگر ببینید

س: ???

ج: نه باز باید دید که این چون اطمینان دارد عمل می‌کند از باب این‌که می‌گوید حالا مخیر هستیم بهتر این

است که این طرف را بگیریم ...

س: نه لو ثبت این.

ج: اما اگر نه یک وقت هست که ما می‌بینیم به اطمینان عمل می‌کنند که اصلاً ما دلیل حجیت خبر اطمینان‌مان

همین است یا سیره‌ی عقلاء هست یا این‌که علم صادق است یعنی واژه‌ی علم یک معنایی دارد که اطمینان را

هم شامل می‌شود. پس این اولاً.

ثانیاً خب این جوابی که ایشان می‌دهند اگر این اشکال وارد باشد خب پس در تمام این موارد شما باید بگویید که بله کبرای کلی که فی کل مورد، ولی این جاها را که اثبات می‌کند دیگر، یعنی چه اشکالی است؟ مثل این که شما فرض کنید که اخبار... بعداً هم که اخبار می‌آید بعضی‌ها مناقشه می‌کنند می‌گویند فلان صورت را نمی‌گیرد، مثلاً شیخ شاید می‌فرماید شک در مقتضی را اخبار نمی‌گیرد، یا فلان آقا می‌گوید فلان شک را نمی‌گیرد، خب این می‌شود یک تفصیلی، و الا نه این که ما بیاییم در این دلیل کلاً اشکال بکنیم که آقای آخوند دارد در این دلیل کلاً اشکال می‌کند.

س: ایشان ظاهراً می‌خواهد بگوید مثلاً در مورد ظن را اگر یکی‌اش را مثال بزنیم می‌خواهد بگوید اگر گفتیم بناء عقلاء در صورتی است که ظن حاصل می‌کند آن موقع امضاء هم سوار بر همین می‌شود، یعنی چی؟ یعنی در موردی که ...

ج: نه این جور نگفته ...

س: در موردی که ظن حاصل شود حجت است این را می‌خواهند بفرمایند.

ج: و هم چنین فرمایشی که علمین فرمودند در تقریرات بعض اعلاظم عصر دام ظلّه که آوردیم عبارتش را بعدش خواندیم و هم چنین در تقریر بعضی دیگر از اعلام عصر که در انوار الاصول تقریر شده این‌ها اشکال‌شان در همان ظن نوعی است. گفتند خب اگر منشأ ظن نوعی است، خب پس بنابراین باید گفت استصحاب حجت است از باب ظن نوعی دیگر، استصحاب حجت است اگر شما، این هم باز برای این است که کأنّ عبارت را این جوری معنا کردند که ما احتمال می‌دهیم استصحاب پیش عقلاء از باب ظن نوعی حجت است، یعنی چون ظن نوعی دارند عمل می‌کنند یا چون ظن شخصی دارند عمل می‌کنند. خب می‌گوییم بله، خب حجت است شارع که این را رد نکرده، این جور کأنّ عبارت را معنا کردند. می‌گویند پس این همین یعنی التزام به استصحاب دیگر. منتها حالا بنابر این مبنا شما باید بگویید که چی؟ استصحاب در این صورت است و مثلاً باید بگویید که چی هست؟ اماره هست نه یک اصل عملی. اما نه این که بیایید منکر استصحاب بشوید. این بازی برای این است که عبارت را این جوری معنا کردند کأنّ، و ما این را نمی‌گوییم، نمی‌گوییم که

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1400/07/19

موضوع: استصحاب

ما می‌دانیم سیره هست و بر اساس مظنه هست؛ اگر این جور می‌گفتیم به ما اشکال می‌کردید. ما می‌گوییم نه، یک جاهایی ما احتمال می‌دهیم یک جاهایی به‌خاطر این باشد، یک کسی به‌خاطر این جهت باشد، یک کسی به‌خاطر آن جهت باشد، آن هم نه این‌که باز حجت می‌داند، از باب این‌که می‌گوید خب حالا این‌ور را عمل کنم یا این؟ من که نمیدانم؛ اما چون مظنونش این است خب راجح است یا چون می‌بیند ظن نوعی هست می‌گوید راجح است، بیشتر مردم که این‌جوری می‌فهمند. خب بهتر است پس شاید این‌جوری عمل بکنیم این است مقصود ما.

س: کانه تصور کردند که ما می‌خواهیم بگوییم مثلاً بنابر ظن نوعی یک سیره‌ی مستقری بر

ج: یعنی این‌جوری، در همه‌ی مواردی که یقین داریم یک چیزی در سابق بوده، همه‌ی این موارد یک ظن نوعی وجود دارد بر بقاء و عقلاء طبق آن عمل می‌کنند.

س: در صورتی که این‌طوری نیست و آخوند هم این را نمی‌خواهد بگوید.

ج: آره، آن وقت می‌آید می‌گوید خب اگر این را قائل هستی خب پس بگو استصحاب حجت است دیگر، منتها بگو از باب ظن نوعی است بگو به اماره هست. و حال این‌که این مقصود نیست. بنابراین آن‌چه که این دو بزرگوار فرمودند محل مناقشه است.

خب برای انکار صغری یا عدم اثبات صغری یک بیان همین بود که گفته شد که خودش دوتا تقریر داشت. تقریر دوم، بیان دوم، فرمایشی است که باز محقق خوئی فرمودند و این فرمایش در بعضی تقاریرشان موجود هست، یعنی در مصباح الاصول و بعضی تقاریر دیگر موجود است، چون از ایشان ظاهراً شش تا یا هفت تا تقریر هست دیگر در این، حالا این‌ها را خدا لطف کرده ما داریم، حالا بعضی‌هایش را هدیه کردند، بعضی‌هایش خریدیم، بعضی‌هایش و بالاخره همه را نگاه کردم ببینم که چه تفاوت‌هایی دارد، در دو تقریر این بیان بعدی هست ظاهراً و آن این است که یک قیاس اقترانی تشکیل داده ایشان به استثناء تالی که اگر بناء عقلاء باشد و این سیره‌ی عقلائیّه باشد این ملازمه دارد با این‌که یک منشأ عقلائی در آن وجود داشته باشد. چون سیره‌ی عقلاء و ارتکازات عقلائیّه همه‌جا گتره و گزاف نیست، همین‌جوری کشکی بیایند یک چیزی را

سیره‌ی خودشان قرار بدهند، مشی عملی خودشان قرار بدهند، این نیست. تعبد به این معنا هم که اطاعت می‌خواهند بکنند از یک کسی که گفته این کار را بکن و می‌بینند چاره‌ای ندارند جز این که اطاعتش بکنند، یک سلطانی است، یک مثلاً آمری است که، این هم که وجود ندارد که بخواهیم بگوییم بر اثر این است. پس بنابراین اگر سیره‌ی عقلاء شد باید حتماً یک منشأ عقلائی داشته باشد و اگر منشأ عقلائی داشته باشد باید ما بفهمیم، چون ما من العقلاء هستیم و بما این که ما نمی‌فهمیم پس منشأ عقلائی ندارد، حالا که منشأ عقلائی ندارد پس معلوم می‌شود سیره‌ی عقلاء هم نیست. اما چرا منشأ عقلائی ندارد؟ توضیحی ندادند این جا ولی این فرمایش اصلش مال آقای نائینی است که آن جا در همان اجود که ایشاد تقریر آقای نائینی را نوشتند در حقیقت آن جا می‌فرمایند که خب چه منشأیی دارد برای این که ما بگوییم عقلاء بر این مشی عمل می‌کنند؟ اگر بخواهیم بگوییم که تعبد است که تعبد خیلی بعید از عقلاء است، اگر بخواهیم بگوییم به خاطر این است که کون السابق و این که چیزی در سابق بوده است این اماره هست بر بقاء و طریقی است بر بقاء، کاشف از بقاء است مثل این که خبر ثقه کاشف از تحقق ما یخبر عنه هست، این جا هم بگوییم همین کون السابق وجود شیء ای در سابق کاشف هست؟ خب این که نیست، وجود شیء در سابق چه جور کاشف است بر این که بقاء بعد از این که عواملی پیش آمده که ما شک کردیم؛ کشکی که شک نمی‌کنیم، یک چیزی پیش می‌آید شک می‌کنیم، آن وقت آن چون قبل بوده؛ اماره است برای این که باقی است؟ یا خود شک ما، شک ما می‌شود اماره باشد؟ یا یک مصلحتی است در این؟ چیست؟ پس ما هیچ نکته‌ی عقلائی‌ای، نه کاشفیتی، نه یک مصلحتی، نه یک تعبدی که تعبد هم که اصلاً عقلائی نیست یک چیز خیلی بعیدی است نمی‌بینیم. پس بنابراین آقای خوئی هم بر اساس همین مبنا می‌فرماید که «و یدل علی ما ذکرنا» ما ذکرنا این بود که سیره ثابت نیست «أن ارتکاز العقلاء لیس مبنیاً علی التعبد، بأن کان» که تعبد هم این جا توی عبارت ایشان فقط یک مظهرش توجه به آن شده «بأن کان رئیسهم»، «لیس مبنیاً علی التعبد» که بخواهد بر تعبد باشد چه جوری است؟ «بأن کان رئیسهم قد أمرهم بالعمل علی طبق الحالة السابقة» رئیس‌شان آمده گفته و الا هیچ، که گفتیم یا این که رئیس

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1400/07/19

موضوع: استصحاب

بگویند که قاهر است و یا این که گتره و گزاف همین جوری الکی بنا را بر یک چیزی بخواهند بگذارند. «بل

هو مبنی علی منشأ عقلائی» ارتکاز....

س: ???

ج: کجا؟

س: ???

ج: نه، تعبد دیگر، ما می‌گوییم که ...

س: تعبد یعنی رئیس باید باشد، بالا و پایینی هست در تعبد درست است؟

ج: بله

س: اما گتره و گزاف یعنی تقلید ...

ج: نه گتره و گزاف نه این که تقلید، همه‌شان گتره و گزاف بر یک چیز بناء گذاشتند ...

س: این را نمی‌گویند تعبد، می‌گویند تقلید ...

ج: تعبد یعنی بلا دلیل ...

س: آهان یعنی بدون دلیل ...

ج: آره، حالا همین جوری، تعبد یعنی بلا دلیل همین جوری ...

س: ??? بدون دلیل، تعبد یعنی ...

ج: دیگر حالا این بحث‌های لفظی که نمی‌خواهیم بکنیم روشن است ...

س: ??? تعبد را ما بخواهیم ملتزم باشیم ...

ج: بله تعبد هم همین جور هم معنا گفتند مقصودشان.

خب «بل هو مبنی علی منشأ عقلائی» ارتکاز عقلاء مبنی به منشأ عقلائی است «کما أن جميع ارتکازيات

العقلاء ناشئة من المبادئ العقلائية، و لو كانت هنا كجهة عقلائية تقتضى العمل على طبق الحالة السابقة،

لفهمناها، فانا من جملتهم». خب دیگر حالا توضیح هم ندادند دیگر که حالا چرا نکته‌ای نیست که توضیح

دادند از اجود. بعد کأنّ به عنوان یک ان قلتی که محقق نائینی مطرح فرموده و البته در کلمات بزرگان دیگر هم هست، آقای نائینی فرموده خب نکته‌ی عقلائی که ندارد، تعبد هم که نمی‌شود گفت، نکته‌ی عقلائی هم که ندارد پس باید گفت که لا محال چي هست؟ این الهام من الله است «حتی لا یختلّ نظام الناس فی امور معاشهم و معادهم». آقای خوئی می‌فرمایند که این حرف درست نیست «و ذکر المحقق النائینی رحمه‌الله أن عملهم على طبق الحالة السابقة انما هو بالهام إلهی حفظاً للنظام.» که این درست نیست، چرا؟ چون ما منکرین استصحاب کم نداریم، این‌ها اختلال نظام برای‌شان پیش نیامده که حالا دارند زندگی می‌کنند «و فيه أن المنکرین لحجیة الاستصحاب لم یختل النظام علیهم بعد، و لو کان حفظ النظام یقتضی الی ذلک» یعنی اگر حفظ نظام اقتضاء می‌کرد که به استصحاب تمسک کنیم «لأختل على المنکرین».

خب آن‌هایی که گفتند اختلال لازم می‌آید می‌گویند خب هر جا، همان‌طور که توی عبارات بود دیگر، خب خانه‌ی ما کجا بود؟ آن‌جا بود، الان آمدیم بیرون همان‌جا هست؟ اگر بخواهیم بگوییم که نمی‌دانیم آن‌جا هست یا نه باید، یا فلانی زنده هست یا نه؟ زنده بود حالا هر روز درس این ساعت بود می‌رفتیم، باید یقین کنیم اگر استصحاب نخواهیم بکنیم؟ یا سوار ماشین می‌خواهیم بشویم لعلّ راننده نمی‌داند چي بشود، هواپیما می‌خواهیم لعلّ راننده چي بشود. خودمان اصلاً، می‌خواهیم برویم یک جایی، خب نمی‌دانیم آن توانایی را داریم یا شاید معلق بخوریم بیفتیم، شاید نمی‌دانم چي بشود، شاید چي بشود. اختلال نظام عالم لازم می‌آید. ایشان می‌گویند که منشأ آن این است که خدا الهام کرده، مثل غرائزی که هست الهام من الله است.

و فيه؛ اشکال ایشان به آقای نائینی این است. عرض می‌کنیم به این‌که آقای نائینی دوتا مطلب دارد می‌فرماید، یکی این‌که ما بعد از این‌که این درها را می‌بندیم می‌بینیم تعبد که نمی‌تواند باشد، نکته‌ی عقلائی هم به فهم ما نمی‌آید، نیست، از آن طرف سیره را که می‌بینیم هست، پس این معلوم می‌شود چي هست؟ «بالهام من الله» است، حالا چرا خدا این الهام را دارد می‌کند؟ دوتا مطلب است، یک: پس این الهام من الله است، چرا حالا الهام من الله است؟ چرا خدا این الهام را کرده؟ چون اختلال لازم نیاید. خب اشکال آقای خوئی به آن تعلیل است، اما شاید الهام باشد به یک جهتی دیگری، به یک مصلحت دیگری یا برای تسهیل لااقل نه برای اختلال.

بنابراین آن وقت اگر این را گفتیم بعد این مطلب هم روشن می شود که همیشه لازم نیست سیره های عقلائی و ارتکازات عقلائی منشأ عقلائی قابل فهم بر آن ها داشته باشند؛ ممکن خدای متعال توی دل ها بیندازد این کار را بکنید به خاطر یک مصالحی، یک جهاتی. کأنّ وقتی می گوئیم بناء عقلاء کأنّ یک ایهامی توی بعضی از اذهان ایجاد می کند، یعنی عقلاء بما انهم عقلاء و مدرکون ل، نه عقلاء یعنی این ها. هذا اولاً، ثانیاً پس بنابراین این ممکن است. منتها یک نکته ای را باید به آن توجه کنیم و آن این است که اگر ما رسیدیم به این که این فطری است، جبلی است، الهام من الله است، اگر به این رسیدیم دیگر مقدمه ی ثانیه را نمی خواهیم که شارع رد نکرده، چیزی که خود خدا الهام کرده خب باید طبق آن عمل بشود دیگر، الهام کرده دیگر به این، معنا ندارد، اگر گفتیم فطری است الهام من الله است، که این الهام من الله فطری است عرض کردم که غیر واحدی از بزرگان هم این را فرمودند مثلاً

س: آن برای توسعه و تضییق اش نیاز ندارد؟

ج: چی را؟

س: این که بگوئیم الهام الهی است منتها در این شک می کنیم که این چیزی که الهام الهی است ...

ج: نه آن بیان را آن وقت دیگر پس آن جایش نمی دانیم هست یا نه، نه آخر داریم ...

س: نه مثلاً الان خیلی از غرائز الان خدا در وجود ما قرار داده ولی این که حالا آیا در همه ی موارد می توانیم

استفاده کنیم

ج: نه دیگر نه

س:؟؟؟ غریزه ی شهوت را هم خدا قرار داده، بیایم بگوئیم پس در همه جا استفاده کنیم؟ این اطلاق و

تقییدش فهمیده نمی شود. اصل این را در وجود ما قرار داده اما آیا همه جا قبول دارد ما استفاده بکنیم؟ در

شرعیات قبول دارد ما استفاده کنیم؟ یک کانه امضایی می خواهد با این التفات به این نکته.

ج: نه، آن جا ببینید یا سیره آن جا هم هست یا نیست ...

س: باشد، خدا به صورت غریزی در ما قرار داده اما

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1400/07/19

موضوع: استصحاب

ج: نه دقت بفرمایید نه نه، یا سیره هست یا نیست، اگر سیره هست منشأ عقلائی که ندارد پس حتماً الهام من الله است ...

س: درست است ما می‌گوییم ...

ج: معنا ندارد دیگر فرمایش شما ...

س: آقا مگر غریزه الهام الهی نیست، همه‌جا می‌توانیم استفاده بکنیم؟

ج: نه آقای عزیز ...

س: خودتان تشبیه کردید به غریزه ...

ج: الله اکبر، این جور داریم بیان می‌کنیم می‌گوییم این عملی که می‌کنند، آن‌جا که نمی‌دانیم عمل می‌کنند یا

نه؟ عملی که دارند می‌کنند عقلاء ما عمل را باید ببینیم، این الهام من الله است. اگر نمی‌دانیم عمل می‌کنند یا

نه؟ پس نمی‌دانیم اصلاً الهام من الله هست یا نه؟

س:؟؟؟ عملش نداریم الهام را می‌گوییم، می‌خواهم بگویم میزان به دردبخور بودن الهام چقدر است؟

ج: هرجا، الهام را از کجا فهمیدیم؟ از عمل فهمیدیم ...

س: ممکن است الهام الهی باشد ولی ...

ج: آقا الهام را از عمل فهمیدیم آخر ...

س: باشد از هرجا بفهمیم ...

ج: از عمل، اگر عمل نیست که الهام نمی‌فهمیم هست ...

س: باشد هرچی که الهام باشد ...

ج: پس آن، بابا جان شما می‌گویید ...

س: باید امضا بشود حاج آقا ...

ج: شما توجه نمی‌فرمایید

س:؟؟؟ شرعیات، الهام، غریزه هم الهام الهی است، خودتان هم تشبیه کردید به غریزه

ج: نمی‌شود این فرمایش شما، ببینید آقای نائینی می‌فرماید اگر یک چیزی الهام من الله نباشد باید منشأ عقلائی داشته باشد، یا تعبد باشد یا منشأ عقلائی داشته باشد، تعبد که نمی‌شود گفت باید منشأ عقلائی داشته باشد، الان این جایی که شما می‌گویید هست منشأ عقلائی می‌بینیم ندارد، حالا عمل می‌کنند یا نمی‌کنند؟ اگر عمل نمی‌کنند که خب هیچی، اگر عمل می‌کنند منشأ عقلائی که ندارد پس معلوم می‌شود که الهام من الله است.

آقای سید ابوالحسن رضوان الله علیه حسب تقریرات بحث‌شان مال مرحوم محقق آملی، آشیخ محمدتقی در منتهی الوصول، ایشان بنحو حاشیه به کفایه است، کفایه اشکال کرد دیگر هم صغریاً هم کبرویاً اشکال کرد. «و لكن الانصاف فصحة التمسك بالسيرة لاثبات حجية الاستصحاب صغراً و كبراً. اما الاولى» که صغری باشد «فلانهم يعاملون مع المشكوك معاملة المتيقن عند الشك في بقاءه وجداناً» درست، وجداناً ما می‌بینیم عمل می‌کند «و هذا امر جبلي مرتكز في الازهان مودع في طباعهم» در سرشت‌شان خدا به ودیعت گذاشته «من قبل بارئهم، مودع في طباعهم من قبل بارئهم لحكم و مصالح، و امرٌ غريزي جعل طبيعة لهم من غير ان يكون منشأ الغلبة او الظن بالبقاء حتى يقال بكذا و كذا و كذا» تا بعد شما بیایید بگویید از باب ظن ببقاء است نمی‌دانم چی هست، بعد بگوییم این ظن چه دلیلی بر حجیت آن هست این‌ها نیست «فالحق ما ذكرناه من انه امرٌ غريزي ارتكازي مودع فيهم من قبل صانعهم لا يعلم وجهه إلا الله تبارك و تعالی، كسائر الغرائز الطبيعية. و دعوى هذا المقدار من السيرة ليس بجزاف و لا خلاف الانصاف».

در بعض عبارات دیگر هم این مطلب وجود دارد. مثلاً آقای عراقی قدس سره هم مختلف است کلماتش ولی توی بعض کلماتش علی ما ببالی هست، گمان می‌کنم توی نهایتاً الافکار مثلاً بخشی از کلماتش باشد.

س: بعد جمع‌بندی حضرتعالی چی شد؟

ج: خب پس جمع‌بندی ما این است که عرض می‌کنیم به این‌که، این‌که می‌فرمایید سیره‌ی عقلائیه باید منشأ عقلائی داشته باشد این قبول مورد پذیرش نیست، چون می‌تواند اولاً منشأ آن الهامات الهیه باشد همان‌طور

که آقای نائینی فرمودند، اشکالی هم شما به آقای نائینی کردید به این جایش نمی خورد، به آن لعدم اختلال می خورد.

ثانیاً همان طور که فرمودند دیگران هم در باب سیره این جور نیست که سیره ها حتماً منشأ آن باید یک حیث عقلائی باشد که هرکسی آن را درک بکند، می شود خیلی وقت ها آن مرحوم شیخ استاد قدس سره هم در درس می فرمودند که گاهی انبیاء هستند منشأ یک سیره ای. چون این تعالیم انبیاء بوده این دیگر هی گسترش پیدا کرده نهاده شده توی مردم، خودشان هم نمی دانند برای چی این جوری است. مثلاً یکی اش هم گاهی تقلید است، مثلاً در لغت، ما که الفاظ را وضع می کنیم شده این دیگر شده سیره ای ما دیگر یا قواعد ادبیات، فاعل مرفوع، مفعول منصوب است. خب یک کسی آمده این کار را کرده منشأ آن هم چی بوده؟ خب باید یک کاری یک علامتی گذاشت دیگر. خب برای این که آن علامت آن گذاشته آن هم علامت آن. خب این دیگر، این جور نیست که با یک نکته ی عقلائی هرکسی نمی دانم فلان داشته باشد که.

و اما این که فرمودید که این که این اشکال به آقای نائینی که فرمود یعنی اشکال قسمت ثانیه فرمود که خدا گذاشته این را در نهاد و ارتکازشان برای چی؟ برای این که اختلال پیش نیاید در ذهن شان. شما فرمودید نه اگر کسی استصحاب را حجت نداند این جور نیست که اگر خدا استصحاب را حجت نکند یا در نهاد نگذارد اختلال لازم نمی آید. کما این که این آقایان اختلال لازم برای شان... منکرین استصحاب اختلال برای شان لازم نیامده.

خب آن هایی که آن حرف را می زنند این جا جواب می دهند می گویند این ها «ینکرون باللسان و یعملون بالجنان» یا «بالأمان»، همین ها، ما از آن ها می پرسیم برای چی رفتی خانه تان؟ خب عملاً که دارند همان جور بر حالت سابقه عمل می کنند. می گوید استصحاب حجت نیست ولی در عمل می بینیم؛ بله آن وقتی اختلال نظام لازم می آید که ما توی عمل نکنیم ...

س: ولو به وجه آخری ...

ج: بله

این یکی، دو: ببینید بعضی وقت‌های یک چیزهایی است که شخص اختلال نظام لازم نمی‌آید اما اگر جمعیت بخواهد آن کار را بکند اختلال نظام لازم می‌آید. مثلاً احتیاط، خب یک نفر احتیاط می‌کند اما همه‌ی مردم بخواهند احتیاط کنند اختلال نظام لازم می‌آید. و حالا استصحاب را حجت ندانیم اختلال نظام لازم می‌آید، البته این معلوم نیست چون خیلی جاها اطمینان به بقاء است، خیلی جاها رجاء آن اشکالی ندارد، یک جاها احتیاط آن اشکال ندارد و ...

س: صغروی را شما وارد می‌دانید به موضوع این استدلال که اصلاً این صغرای سیره را واقعاً اثبات نمی‌دانید...
ج: نه، بله نمی‌دانیم اما به این دلیل دوم که آقای خوئی اقامه فرمودند، دلیل دوم او این بود که ما منشأ عقلاء، باید سیره‌ها منشأ عقلائی داشته باشد، اگر منشأ عقلائی داشته باشد ما باید بفهمیم و این‌جا چون ما منشأ عقلائی نمی‌فهمیم پس منشأ عقلائی ندارد پس حالا که ندارد پس نیست. و این هم که بگوییم الهام الهی ما قبول نداریم، نمی‌شود آن منشأ باشد، می‌گوییم چرا نمی‌شود منشأ باشد؟ خب این هم به خدمت شما عرض شود دلیل دوم. دلیل سومی هم این‌جا، یعنی یک منبه سوم بگوییم یا دلیل سوم بگوییم محقق عراقی اقامه فرموده، هم در مقالات که به قلم شریف خودشان است و هم در درایة الافکار هم هست و آن این است که اگر واقعاً بناء عقلاء بر این مسأله بود این لازمه‌اش این بود که اختلافی در حجیت استصحاب بین استاتین فقه و اصول (که این‌ها هرکدام‌شان به اندازه‌ی ألف عاقل هستند) نباشد و حال این‌که می‌بینیم که معركة الآراء است، اختلاف است، این یکشف از این‌که چنین بناء عقلائی وجود ندارد. می‌فرماید که: «کما لا مجال للتشبه ببناء العقلاء فی مثلها تعبداً أو من جهة توهم افادة سبق الحالة السابقة الظن ببقائها شخصياً أم نوعياً لإمكان منع ذلك كيف و مع استقراره لا يبقى مجال مثل هذا البحث العظيم بین الأعظم الذین هم بوحدتهم بمثابة ألف عاقل». اگر این بناء عقلاء یک چنین بناء عقلائی بود حالا یا تعبداً یا برای خاطر این‌که در این موارد ظن نوعی یا ظن شخصی بقاء هست، خب این اختلاف بین، این عقلائی که هرکدام به اندازه الف عاقل هستند چه جور می‌شود؟ پس این کاشف است از این‌که چنین بنائی وجود ندارد. به خدمت شما عرض شود که این هم اگر این اختلاف «لشبهة حصلت لهم» ممکن است آن‌ها بگویند این بناء هست مردوعه هست نه نیست ...

س: آن‌هایی که می‌گویند نیست چی؟

ج: خب حالا یکی دو تا هم بگویند، حالا بعضی‌ها بگویند نیست، ما اولاً نمی‌دانم همه چه جور می‌گویند، خب بله

س: نه می‌خواهم بگویم آن‌هایی که می‌گویند هست یک جور باید جواب بدهیم.

ج: بله حالا یک عده ...

س: بله آن‌هایی که مردوعه هست را درست می‌فرمایید ولی یک عده‌ای که می‌گویند نیست را آن را باید یک جور دیگر باید جواب بدهیم ...

ج: این که می‌گویند مردوعه نیست؟

س: نه،؟؟؟ یک جواب‌تان فرمایش‌تان درست است، در برخی از موارد علمایی هستند که بگویند سیره هست ولی مردوعه هست این یک جواب؛ ولی آن‌هایی که می‌گویند نیست را ما باید با یک جواب دیگر جواب بدهیم

س:؟؟؟ قاطی می‌شود حاج آقا ...

ج: نه آن را هم حالا می‌گویم نه آن را هم می‌گویم.

بینید وجوه مختلف هست «لشبهه حصلت لهم» که گفته می‌شود همان در باب انکار ضروریات و این‌ها هم گفته می‌شود که اگر کسی «لشبهه حصلت له» انکار ضروری کرده این چیز نمی‌شود «لا یترتب علیه» ...

س: در تحلیلش دچار مشکل شدند ...

ج: آره یا مثلاً چی؟ یا این که یک عده‌شان ممکن است از باب این که می‌گویند مردوع است، یک عده‌شان می‌گویند درست است بناء عقلاء توی کارهایش شخصی‌شان این جور است ولی این ربطی به شارع ندارد و ما این را در معرض خطر نمی‌بینیم کما این که در بعضی کلمات دیدم این را، می‌گوید خب بله؛ ولی نه این در معرض خطر نیست که، می‌گویند امور شخصی‌مان این است، اما در موارد عبید و موالی این جور، نه در خودشان هست نه در شارع. ممکن است هی، و بعد هم آدم که می‌دانید دیگر، ما خودمان وقتی که قبل از

این که بیایم طلبه بشویم یک جور، آمدیم طلبه شدیم هی رفتیم بالاتر هی پهلوی این استاد نشستیم شک و تردید کرد، آن جا را یک چیزهایی گفت تا حالا تبدیل شدیم به یک شکاکی که فلان که اصلاً شک نمی کردیم...

س: ???

ج: بله، مثل همانی که می گویند کسی که فلسفه می خواند نوعاً این دیگر به درد فقه نمی خورد خیلی، می گویند یک مقداری، چرا؟ برای این که آن جا بر اساس احتمالات ضعیف هم برهان از بین می رود دیگر، اذا جاء الاحتمال ولو احتمالاً ضعیفاً، دیگر برهان نیست. آن جا چون استدلالات عقلی می خواهد بیاورد و می خواهد مطالب را صد درصد اثبات آن جوری بکند، ذهن این آدمی که توی آن فضا بزرگ می شود فلذا این احتمالات پیش او خیلی چیز می شود و مؤثر واقع می شود او را از اذعان به مطلب باز می دارد، فلذا وقتی حدیث و روایات هم می خواند احتمالات مختلف در ذهنش می آید، آن احتمال عقلائی گم می شود پیش او کأنّ یا مساوی با بقیه احتمالات می شود مجمل می شود پیش او. بله آدمی که شئون مختلفه ای دارد که در هم دخالت نمی کند که نادر هستند آن ها واقعاً که سر در فقه اش آن جوری است و در عقلیاتش آن جوری هست، هر جا سر جای خودش هست تحفظ دارد بر... خب بله آن نه؛ ولی معمولاً گرفتار این جهت می شوند کما این که این طرفی آدمی که این جور عادت کرده می رود آن جا برهان هایش خلاف، هی چیزهایی اقامه می کند به عنوان برهان که برهان نیست. هم این وقتی برود آن جا، این هایی که این طرف هستند فقهاء و فلان بما انه، وقتی می رود آن جا یک استدلال هایی می کنند که برهان نیست، آن ها می آیند این جا یک حرف هایی می زنند که خیلی از ظهورات و این ها را از دست شان می رود به خاطر این که یا مجمل می شود یا احتمالات خلاف ظاهر اصلاً توی ذهن شان می آید یا احتمالات مساوی می شود پیش آن ها، اجمال پیدا می کند برای شان، این جوری می شود.

س: قبول دارید فلسفه نوعاً مانع است ...

ج: بله؟

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه
موضوع: استصحاب تاریخ 1400/07/19

س: قبول دارید که فلسفه نوعاً

س: یک جمله‌ای از حاج آقا منتشر ...

ج: یا حضرت عباس این مشکل است این

س: همه وظیفه ندارند فقیه شوند ...

ج: نه ما که نمی‌گوییم ...

س: ولی نوعاً ...

ج: نه این هست یعنی عملاً نشان داده شده، ببینید عملاً نشان داده شده کسانی که توغل در علوم عقلی دارند این‌ها وقتی مطالب فقهی‌شان را آدم نگاه می‌کند یا فتاوی فقهی‌شان را نگاه می‌کند می‌بیند خیلی جاها عرفی حرف نزدند، فرمایش نفرمودند، تجربه نشان داده این‌جوری الا من قلّ. و از آن طرف آدم‌هایی که توی عرفیات هستند و کارهای فقهی و این‌جوری هست می‌بینی وقتی می‌آیند آن‌جاها می‌خواهند استدلال کنند جواب اشکال‌ها را بدهند، اشکالات عقلی را می‌خواهند جواب بدهند به یک جوری جواب می‌دهند یک حرف‌هایی می‌زنند که آن برهانی نیست، اشکال دارد. حالا اگر کسی فلذا به خدمت شما عرض شود که این است که آقایان یک مقداری

س: منشأ منع‌شان از فلسفه هم همین هست ...

ج: که می‌گویند کسی که می‌خواهد، نه نمی‌گویند فلسفه نخوان، نه آن‌هایی که می‌گویند ...

س: ???

ج: نه نه دو جور است، نه ببینید کسانی که منع از فلسفه می‌کنند دو سه طایفه هستند، یکی می‌گوید اصلاً آن‌جا ضلالت است نرو دنبالش، من این را نمی‌گویم، ضلالت است نرو دنبالش نمی‌گویم نه، ممکن است برای بعضی‌ها، نه این‌که آن علم ضلالت است، این صلاحیت ندارد ضال می‌شود، علتش هم این است که آدم‌هایی که تشکیکی هستند ذهن‌شان تشکیکی است زیاد و قوام ندارد این‌ها آن‌جا چون خیلی اشکال و مته به خشخاشی است دیگر علوم عقلی و این‌ها، این‌ها جوری می‌شوند که هنوز بدیهیات هم هی شک در آن

می‌کنند. این مریضی این است نه این که آن علم ضال است، مضل است، این مریض است این حالت عادی ندارد، این به درد آن جا نمی‌خورد. این که بزرگان یا خود حتی ابن سینا هم گفته این را به هرکسی چیز نکنید یا بزرگانی مواظبت می‌کردند هرکسی را نمی‌گفتند بیا این جا، چون از این می‌ترسیدند که این نتواند یا اشکالات را بفهمد جواب را نفهمد یا یک حالت این جوری پیدا بکند که ذهنش این جوری می‌شود که دیگر لا یستقر علی امری، همه‌اش احتمال، همه‌اش شک، همه‌اش تردید، پس نمی‌تواند. این یک حرف است.

یک حرف دیگر این است که نه می‌گویند تو که می‌خواهی توی آن علم کار کنی این جا ذهن تو را این جوری می‌کنی، اگر می‌خواهی آن علم را کار کنی دیگر این را خیلی دنبالش نرو، به اندازه‌ی همان ضروریات و ابتدائیاتش و این‌ها که بیگانه نباشی، اما دیگر نیا بخواهی این جا بشوی بشوی یک فیلسوف کذا. یک آقای بود به رحمت خدا رفته دیدم نوشته فیلسوف الفقهاء و فقیه الفلاسفه. خودش روی کتاب خودش نوشته بود فیلسوف الفقهاء و فقیه الفلاسفه آقای فلان

س: ???

ج: بله، خب یکی هم این است که بعضی‌ها می‌گویند از این جهت مثلاً به علوم عقلی مناقشه می‌کنند که می‌گویند مثلاً در خانه‌ی اهل بیت این علم درست شده آوردند برای این که مردم را مانع بشوند از این که در خانه‌ی اهل بیت بروند، به کتاب و سنت بروند، این یک راه دیگری است

س: یعنی خود فلاسفه هم خودشان می‌گویند می‌گویند قبلش این طور بوده ...

ج: حالا ممکن است، حالا خب این غرض باطل است و الا حالا و الله العالم، ان شاء الله خدای متعال حفظ کند ما را از اعوجاج و همه را ان شاء الله و آنچه که حق هست و و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان